

کاشت ۱۰هزار درخت در کمتر از ۲۰دقیقه

باز هم رکورد زدیم

برخی افراد وقتی می‌خواهند از کاری یا اتفاقی خیلی تعریف کنند و به آن وزن دهند، می‌گویند «در کتاب رکورد گینس هم ثبت شده‌ها...» این «در گینس ثبت شده» کلی کلاس دارد و البته ما ایرانی‌ها هم ید طولایی در ثبت این رکوردها داریم؛ در هر زمینه‌ای که فکرش را بکنید؛ از علمی و پزشکی گرفته تا مثلا با لافتن یک فرد معلول از پله‌های فلان برج و.... اما جدیدترین اتفاق خوب ما که در کتاب رکورد گینس ثبت شده، عملیات کاشت هم‌زمان ۱۰۰ هزار درخت است که به‌طور هم‌زمان در ۲۱۸ نقطه از کشور مان، آن‌هم در ۱۹ دقیقه و ۴۳ ثانیه انجام شد. البته اینکه می‌گوییم در گینس ثبت شده است، همین طوری نمی‌گوییم. سمت «بند معراج». یکی بود، یکی نبود. خدای بالاسر بود و آدم‌هایی که فقط برای شده است. تاباشد از این رکورد زنی‌ها! البته فکر نکنید این اتفاقات فقط

روایت‌هایی از زندان مرکزی مشهد که طلبه‌های جهادی شهرمان منبرشان را آنجا برده‌اند

دربند معراج

پدرم می‌گفت تا حالا پیم به این جاها باز نشده‌ام. منظورش دادگاه و زندان بود. راست می‌گفت، رفتن به اینجا‌هایک جور‌هایی خجالت‌دارد، امانه برای همه. زندان رفتن بعضی‌ها مایه افتخار است؛ مثلاً آن‌هایی که هر روز از اذان صبح تا شب زندان می‌روند برای خدمت. شروع قصه ما از اینجا‌ست؛ ورودی زندان مرکزی مشهد و حرکت‌مان به سمت «بند معراج». یکی بود، یکی نبود. خدای بالاسر بود و آدم‌هایی که فقط برای او کار می‌کردند.

گزارش روز



● حال غریب زندان



گوشی همراهم را تحویل داده‌ام و ورودی زندان وارد کرده‌ام. حال‌وهوای زندان گرفته است و نفس کشیدن سخت. بعد از فضای باز، یک راهرو طولانی وجود دارد با اندرگاه‌های متعدد. مقصد من بند معراج است، اسمی که به قول روحانی مستقر در این بند، محل عروج از تاریکی به روشنای زندگی است. از اتاق‌های مدیریت، نگهبانی و سالن بند رد می‌شوم؛ همین‌طور از کتابخانه که دیدنش آرامش‌بخش است. حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی در دفتر مسئول بند، منتظر است. گپ‌وگفت کوتاه ما نشان می‌دهد کار او و دیگر طلبه‌های جهادی، هدفمند است و در دو سالی که از شروع طرح معراج می‌گذرد، بازخورد‌های خوبی داشته است.

برنامه روزانه و هفتگی روی دیوار به چشم می‌خورد و مددجوی‌ها می‌توانند در هر کدام از جلسه‌ها که دوست دارند، شرکت کنند. اینجا حضور در هیچ برنامه‌ای الزامی نیست، حتی شرکت در نماز جماعت. دله‌ها کم‌تر شده، اما غربت فضای زندان همچنان محسوس است.

● آرام جان



فضای داخلی بند حال‌وهوای متفاوتی دارد. زندانی‌ها طوری سلام می‌کنند که انگار به مسجد یا حوزه علمیه وارد شده‌ای. به سمت هیئت «احرارالحسین^(ع)»، در حرکت. جلسات هیئت این بند، سه شنبه شب‌ها با حضور بیشتر مددجوی‌های بند معراج برگزار می‌شود. شنیدن از شوق مددجوی‌ها برای جلسات این هیئت و انتظار برای حسین حسین گفتن و اشک بر ابعاد...^(ع) عجیب است و با شنیده‌هایم مبنی بر اینکه در زندان انتظار دیدن خانواده حرف اول را می‌زند، جور در نمی‌آید.

امیر یکی از مددجوی‌های بند معراج و نمونه‌ای از این حس عجیب است. او می‌گوید: «وقتی بیرون زندان بودم، از کنار هیئت امام حسین^(ع) رد هم نمی‌شدم. حتی کسانی را که به هیئت می‌رفتند، مسخره می‌کردم، اما حالا روزها را می‌شمارم برای اینکه سه شنبه بیاید و ببایم احرارالحسین^(ع)».

حسن اوشبیه حال‌وهوای ساسان است، خادم هیئت که با چند نفر از مددجوی‌های دیگر یک ساعت مانده به جلسه، نظافت و چپش‌ها را انجام می‌دهند و پس از جلسه هم تمیزکاری و مرتب کردن‌ها را تکرار می‌کنند. جلسه شروع شده است. زیارت عاشورا که خوانده شود، نوبت سخنرانی و بعد سینه‌زنی است.

رضا منتظری، مداح و مسئول هیئت، محبت امام حسین^(ع) را نقطه اشتراک و عامل هم بستگی بین مبلغان و مددجویان با انواع جرایم بیان می‌کند و می‌گوید: «به همین علت نام هیئتی را که تأسیس کردیم، گذاشتیم احرارالحسین^(ع)، یعنی آزادشده‌های



که این حرکت جالب را آغاز کرده‌اید! بدانید و آگاه باشید که نه فقط خبر دنیا، که خیر آخرت را هم برای خودتان خریده‌اید. پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «هرکس درختی بکارد و در نگهداری آن بکوشد تا میوه دهد، در برابر هر چه از آن میوه به‌دست آید، پاداشی نزد خدا خواهد داشت» (میزان الحکمه: ج ۳، ۹۱۴۳).

ثبت مادی می‌شوند. معاون مدیرعامل و رئیس جمعیت هلال احمر مشهد مقدس هم در خبری گفته است که در این طرح، امدادگران، نجاتگران، جوانان و داوطلبان مشهدی نیز توانستند هفتصد رأس نهال در کمربندی سبز با حضور مدیرعامل، نماینده ولی‌فقیه، معاون امور جوانان جمعیت هلال احمر خراسان رضوی بکارند. ای کسانی



زندانی. آن‌ها در آرامش در حال زیارت‌اند. به‌ورودی مسجد گوهرشاد که می‌رسیم، یکی از روحانیان همراه می‌ایستد به‌روضه‌خواندن. تعدادی از زائران در این توسل‌واشک ریختن همراه‌مان شده‌اند. به‌مضجع‌منور رضوی که نزدیک می‌شویم، حق‌هق‌های مددجویان و سلام غریبانه‌شان به حضرت رضا^(ع) دیدنی می‌شود. از جلسه هیئت احرارالحسین^(ع) یاد می‌آید و مددجویی که به مسئولان زندان گفته بود: «چیزی از شما نمی‌خواهم. هر چه بخواهم، از امام حسین^(ع) می‌گیرم، از همین هیئت».

حالا خودش اینجا در گوشه‌ای از حرم مطهر نشسته است و برایم حرف می‌زند: «من امام رضا^(ع) را خیلی دوست دارم. پس از دو سال تحمل زندان، هفته پیش در هیئت به آقا گفتم غلط کردم. گفتم من بدترین آدم و شما رتوف‌ترین. بطلب که بیایم زیارت. امام هشتم طلبید. اصلاً باورم نمی‌شد قسمتم شود که ببایم حرم، سهیل یکی دیگر از مددجوی‌های زائر است و از دل تنگی‌هایش این‌طور می‌گوید: «خیلی دلم گرفته بود. من از کارم پشیمانم. چند سال است بچهام رانده‌ام. می‌گویند امام رضا^(ع) گره‌ها را باز می‌کند. آدمم تا گره از کارم باز نشود».

از شما چه پنهان، گره از کار سهیل باز شد و اکنون که این گزارش را می‌خوانید، آزادانه و بیرون از زندان روزگار می‌گذراند.

● برای فردای آزادی



باید برای بعد از آزادی و تأمین مخارج زندگی مددجوی‌ها از اکنون فکری کرد. آن‌طور که حجت‌الاسلام والمسلمین منتظری می‌گوید، مددجویی که وارد اندرگاه معراج می‌شود، در چهار حرفه خیاطی، سراجی، تسبیح‌سازی و وزین‌آموزش می‌بیند تا پس از آزادی کسب‌وکاری برای خود ایجاد کند. آموزش‌ها رایگان است و از ظرفیت خیران، ستاد اجرایی فرمان امام^(ع) و کمیته امداد برای اشتغال زندانیان کمک گرفته شده است، به‌طوری‌که میزان اشتغال از ۱۰ درصد به ۵۵ درصد افزایش یافته است.

احمد یکی از کسانی است که از این برنامه استفاده کرده است. او می‌گوید: «رفقای معراج به من کار یاد دادند و گفتند پس از آزادی اگر دوست داشتم که این کار را در بیرون از زندان ادامه بدهم، با من در تماس خواهند بود و برای رونق کارم کمک خواهند کرد».

معین یکی دیگر از شاغلان در اندرگاه معراج است که سراج‌دوزی می‌کند. او می‌گوید: «گروه معراج برایم وام تهیه کردند تا چرخ و پارچه بخرم و برای خودم کار کنم تا درآمد و انگیزه‌ام زیاد شود».

سجاد هم تسبیح‌سازی می‌کند و می‌گوید: «من این مانند این خانه را در کوچه پس‌کوچه‌های شهر ندیده‌ایم، خانه‌ای که حتی در ندارد و برای رسیدن به آن باید از کوچه‌های تنگ و نمور با ظاهری نامطلوب و بویی نامطبوع عبور کرد. اینجا خانواده‌ای که از مددجویان بند معراج زندگی می‌کند، راهنمای ما در این شب سرد و تاریک، حجت‌الاسلام والمسلمین محمدی

و حجت‌الاسلام والمسلمین منتظری هستند. یکی از آن‌ها بسته معیشتی به دست و نفس نفس زنان، از آن‌ها پرسید



لازم و ضروری» این تعبیر حجت‌الاسلام والمسلمین منتظری از ورزش است برای مددجویان این بند. تشکیل تیم فوتسال و ورزش باستانی و حضور هر روز در فعالیت ورزشی از کارهایی است که با تلاش گروه معراج و هماهنگی مسئولان زندان رقم خورده است.

صدای صلوات مددجوی‌ها در گرد و زورخانه می‌پیچد و با اذن گرفتن از مرشد، کار شروع می‌شود، کباد، میل، چرخ و زنجیر و مرشدی که از گره اعتبار رها شده است، گره‌گشایی را در ذکر نام امیرمؤمنان^(ع) می‌داند و از آن حضرت برای مددجوی‌های دربند مدد می‌گیرد.

مرشد نفسی که تازه می‌کند، برایم می‌گوید: «گروه معراج کاری کردند که بچه‌ها انگیزه بگیرند و به زندگی برگردند. آن‌ها باعث شدند بفهمیم با علی^(ع) بگوییم و از گود زمین بلند شویم».

در بخش دیگری از این سالن چندمنظوره، تیم منتخب کارکنان زندان با تیم معراج بازی دارد. مسابقه زندان‌بان با زندانی دیدن دارد! بازیکنان دو تیم با هم دست می‌دهند و داور سوت آغاز بازی را می‌زند. نتیجه این بازی پرنشاط، ۳بر۳ می‌شود.

در قسمت دیگری از سالن، تعدادی از مددجوی‌ها تنیس روی میز و دarts بازی می‌کنند. احسان، یکی از مددجوی‌های بند معراج، می‌گوید: «همین چند ساعت ورزش و مسابقه، روحیه‌مان را در زندان حفظ می‌کند و امیدمان به آینده را بالا می‌برد».

● سلام زندگی!



باز ورود به زندان و تکرار تحویل تلفن همراه و قدم برداشتن به سمت بند معراج. این بار خبری از دله‌ره و غربت بار اول نیست، مشتاق دیدار دوباره زندانی‌هایی هستم که راه خود را پیدا کرده‌اند. حجت‌الاسلام والمسلمین منتظری گفته بود که پس از طی فرایند اصلاح و تربیت یک مددجو و با تشخیص کارشناسان گروه، زمینه آزادی او فراهم می‌شود. این آزادی مساوی با بهاشدن و تنه‌اماندن نیست و طلب جهادی به‌طور هدفمند هوای او را خواهند داشت.

پشت‌در زندان، دختر بچه هشت‌ساله‌ای همراه با مادرش ایستاده و در سالروز تولدش، منتظر باز شدن درها و درآغوش کشیدن پدر است. این سوز در، مددجوی بند معراج است که بی‌تاب آزادی، با قدم‌های سریع گام برمی‌دارد و برای چند دقیقه مصاحبه، طاقت ایستادن ندارد. تنها صحبتش تشکر از طلبه‌های معراج است، به دلیل زحمت‌هایی که برایش کشیدند. در باز می‌شود و پدر با هدیه‌ای که از طرف گروه معراج برای تولد فرزندش تهیه شده است، دخترک را در آغوش می‌کشد. او از زبان بابا، «همه چیز تمام شد دخترم، را می‌شنود و هرسه نفر راهشان را به سمت زندگی تازه در پیش می‌گیرند».